

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگزلو

۳۱ دسمبر ۲۰۱۲

سازمان یابی کارگری

۱۰. بلشویک ها و تریدیونیونیسیم

سوسیالیسم یا بربریت و راه سوم!

در مسیر عبور از سیم خاردارهای مرز هشتم و نهم این سلسله مقالات ، به ضرورت از دو مقوله بسیار مهم "لحظه حال دولت" و "بن بست دوراهی" سخن گفتیم تا ضمن تشریح صف بندی های کنونی طبقاتی ، نقبی هم به چیستی تکنیک های جنبش سوسیالیستی کارگری در اوضاع کنونی زده باشیم. در ادامه راه همراه با بر و بچه های مجله مهرگان لاجرم در ایستگاه تبیین بحران اقتصاد سیاسی یونان و ایران ایستادیم . با ریتم ترانه های ریتموس از صف سرهنگان گذشتیم . به میزبانی صدای شورانگیز ماریا فارانتوری نشستیم . و یاد و خاطره معشوق گمشده دوران تلخ جوانی را – به قول حمید جان مصدق – به یک پیاله محبت گریستیم . با سمفونی تئودوراکیس در وسعتی به اندازه مهربانی و دانش زیستیم . سال گدائی غرور را با "چشمان نگران پرلاشز تهران" نگرستیم و به خاطر یاران در بند و دم فرو بسته از نان و کلام در خود شکستیم!

باری مقاله "بر ایران و یونان اشک مریز" با این عبارت جمع و جور شد که "کمی گذار از دو راهی سوسیالیسم یا بربریت ، سمت گیری حوادث یونان و اسپانیا و پرتغال و ... البته ایران را روشن خواهد کرد ! راه سومی در کار نیست . " دوستان پر شماری ضمن ابراز لطف به نگارنده به دو نکته مشخص اشارتی استقامتی داشتند .

الف. آیا ناگزیری یکی از دو راه پیش گفته ، لغزش به پوزیتیویسم در متن یک تحلیل مارکسیستی نیست؟

فی الجمله بگویم که مارکسیسم لنینیسم هیچ نسبتی با انواع نحله های فلسفی و تاریخی پوزیتیویستی و دترمینیستی و فالتالیستی ندارد . تأکید مکرر مارکس بر مبارزه طبقاتی و "ضرورت" انقلاب کارگری به منظور تغییر شیوه تولید اجتماعی بورژوائی به سادگی مؤید این مؤلفه بدیهی است که هیچ درجه ای از بحران اقتصادی به طور خود به خودی و جبری به فروپاشی سرمایه داری نخواهد انجامید . تکیه لنین به ضرورت دخالت مستقیم حزب کارگری با هدف کسب قدرت سیاسی کم ترین نتیجه اش نفی پوزیتیویسمی است که از طریق نحله های راست سوسیال دموکراسی – نمونه برنامه ارفورت – به انترناسیونال دوم تحمیل شد. (در این خصوص بنگرید به کتاب لنین : ماتریالیسم و امپریوکریتی سیسم ، مؤسسه مطبوعاتی آسیا...) در همین زمینه لوکاچ طی مبحثی فشرده تحت عنوان "حزب و خود انگیختگی" به این نکته اشاره می کند که «مارکس و انگلس در این مورد به نحوی موجز حرف زده

اند. با این همه باید پذیرفت که در نقاط تعیین کننده، ترکیب های به کار رفته ای همچون عبارت مشهور "جهش از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی" (فقر فلسفه) برای آنان چیزی بیش از تصاویر و صنایع زبانی صرف بوده است ... لنین کاملاً به حق است وقتی به مصاف آن برداشت هائی می رود که بحران امپریالیستی سرمایه داری را - که او خود مطلقاً آن را واپسین بحران می داند - به شیوه ای میکانیکی و تقدیر گرایانه وضعیتی چاره ناپذیر توصیف می کنند. به نظر لنین هیچ وضعیتی نیست که فی نفسه و به نحوی انتزاعی چاره ناپذیر باشد. پرولتاریا عمل پرولتاریا راه برون رفت از این بحران را برای سرمایه داری سد می کند. مسلماً این واقعیت که پرولتاریا از این حیث تواناست، این که راه حل بحران وابسته به پرولتاریاست، خود پی آمد ضروریات اقتصادی، پی آمد "قوانین طبیعی" است. اما "قوانین طبیعی" صرفاً تعیین کننده خود بحران اند و بحران را باز می دارند از این که به راه حلی بر حسب خود سرمایه داری دست یابد، اما ترمیم و بر ساختن بی وقفه و بدون مانع بحران به دست خود نیز فقط به راه حل دیگری اجازه بروز می دهد: "افول متقابل طبقات پیکارگر" سقوط به وضعیت بربریت» (لوکاچ، خوندانگیزگی توده ها، فعالیت حزب؛ صص: ۱۴۰ - ۱۳۹)

ب. آیا محتوم بودن یکی از دو راه "سوسیالیسم یا بربریت" به مفهوم عدم امکان بندی و تحقق سایر گزینه های سیاسی اقتصادی است؟ به عبارت دیگر در پاسخ به بحران نئولیبرالیسم، راه سومی در کار نیست؟ واضح است که پافشاری ما بر این موضع که "راه سومی در کار نیست" به مثابه نادیده انگاشتن گزینه ها و روی کردهای ترمیمی سرمایه داری نیست. به قول ایگلتون (چرا مارکس حق داشت؟ ص ۱۲۸) «سوسیالیسم یا بربریت نمی گوید که به طور حتم زندگی ما به یکی از این دو حالت ختم خواهد شد. این حکم می تواند به طریقی بر عواقب فاجعه آمیز دست نیافتن به سوسیالیسم تأکید کند ... سرمایه داری ممکن است در مرحله نابودی قرار گرفته باشد، اما این احتمال که سوسیالیسم جای گزین آن نشود محتمل است. ممکن است فاشیسم یا بربریت باشد. ممکن است طبقه کارگر توسط فشار خرد کننده سیستم، ضعیف تر و بی روحیه تر از آن شده باشد که بتواند به طور مؤثر عمل کند. و یا امکانی که مارکس نمی توانست کاملاً پیش بینی کند این که نظام سرمایه داری ممکن است طغیان های سیاسی را به وسیله رفورم از سوی جناح "چپ" خود دفع کند و با تکیه به سوسیال دموکراسی و شیفت نقطه به نقطه بحران از این ایدئولوژی به ایدئولوژی دیگر مانند سدهای میان بحران سرمایه و فاجعه عمل کند.» با این حال ما در متن چند مقاله مبسوط و مستند ضمن تبیین و نقد نظریه پردازی های کینز تا گیدنز نشان دادیم که بازگشت به دولت رفاه اگر غیر ممکن نباشد، دست کم بدون پیروزی چشم گیر طبقه کارگر، بسیار دور است. در روزگاری که دولت های سوسیال دموکرات و لیبرالیست های لیبر- از انگلستان و فرانسه تا یونان و اسپانیا - با علم و کنل سوسیال دموکراسی خشن ترین بسته های نئولیبرالی ریاضت اقتصادی را به زندگی کارگران تحمیل می کنند، در روزگاری که دایه های مهربان تر از مادر سوسیال دموکراسی در اسکاندیناوی - از دولت سویدن تا هالند - بی سابقه ترین برنامه های خصوصی سازی را در دستور کار قرار داده اند و ... لاجرم باید گفت - و پذیرفت - که سوسیال دموکراسی در حال عقب نشینی نمی تواند آلترناتیو ممکن بحران نئولیبرالیسم باشد. ما فقط به عنوان مشتکی از خروار و برای آن که سوسیال دموکرات های وطنی را - که با ندامت از گذشته "چپ" خود جمهوری خواه و دموکرات شده اند - چهارزانو به زمین سفت واقعیت بنشانیم، همه این توابان سابقاً "سوسیالیست" و اینک سوسیال دموکرات شده را به تأمل در این مقالات فرا می خوانیم:

کینزینیسیم آلترناتیو نئولیبرالیسم؛ دو ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۲۵۸-۲۵۷، ۱۳۸۷

عروج و افول سوسیال دموکراسی ، بخش سوم از سلسله مقالات امکان یابی مکان دفن نئولیبرالیسم! **کینزینیسیم و**

فوردیسیم، بخش چهارم از سلسله مقالات مبارزه طبقاتی برای افزایش دستمزدها!

از کنترل بازار آزاد تا مهار جنبش کارگری ؛ بخش پنجم از سلسله مقالات پیشین!

پایان ماه عسل کینز ، بخش ششم از سلسله مقالات پیشین!

راه سوم آنتونی گیدنز ، بخش هفتم از سلسله مقالات پیشین!

در نتیجه و به استناد ده ها استدلال نظری و آمارهای مستند ، این گمانه زنی ایگلتون که از سوسیال دموکراسی به عنوان یک آلترناتیو احتمالی بحران نئولیبرالی یاد می کند ، کم و بیش منتهی است. سخن گفتن از بازگشت دولت رفاه در شرایط کنونی خوش بینی محض است. گیرم که سرمایه داری می تواند به پشتوانه جنگ جهانی دیگری زمینه خروج از بحران را مین روبی کند؛ اما از آن جا که سرزمین فتح نشده ای وجود ندارد و به این لحاظ که هر گونه جنگ جهان گیر احتمالی می تواند اتمی باشد بازگشت به عصر بربریت یک گزینه محتمل است! تخریب مدنیت لیبیا و سوریه و عراق و مصر و افغانستان و... نمی تواند مانند جنگ دوم جهانی راه حل مناسبی برای خروج از بحران باشد!

ما همچنین در یک کتاب و چند مقاله اثباتی نشان دادیم که **"سوسیالیسم تنها آلترناتیو واقعی بحران نئولیبرالیسم"** تواند بود.

رو به جنبش کارگری!

نگفته پیداست که تحقق سوسیالیسم کارگری فقط از درون یک جنبش اجتماعی فراگیر سوسیالیستی تحت هژمونی طبقه کارگر ممکن است. و نکته تر پیداست که برای هژمونیک شدن طبقه کارگر بر یک جنبش مترقی لاجرم باید به سوی تشکل سازی و سازمان یابی و تحزب کارگری رفت. دانش چنین ساز و کاری بی تردید و از نظر ما در متون کلاسیک **مارکسیسم ارتدوکس** نهفته است. تن و جان مبارزه طبقاتی کارگران بدون بهره مندی از آثار تئوریک بزرگان سوسیالیسم علمی - از مارکس وانگلس تا لنین ولوکزامبورگ و گرامشی و لوکاچ - در نهایت طعمه پیک نیک لاشخورهای بورژوازی خواهد شد. بخش پیشرو طبقه کارگر برای تحلیل شرایط و لحظه حال بورژوازی و اتخاذ مسیر و تکنیک مبارزاتی صحیح ناگزیر است که به تئوری انقلابی سوسیالیستی مجهز شود. ما اتوپیک نیستیم ، اما آرمان گرا بودن را همچنان امری رادیکال و انقلابی می دانیم. رخنه مائوئیسم در چپ چریکی ایران و تحلیل های نامربوط نیمه فنودال نیمه مستعمره (به ویژه در منطقه کردستان) فقط ناشی از درک نادرست اپیستمولوژیک نبود! روزی روزگاری آن استاد فرزانه آرزو کرده بود زیر متکا یا روی میز هر کارگری یک مجلد کاپیتال یا آنتی دیورینگ باشد. با این حال ما واقع بین تر از آنیم که هر کسی را به خواندن آثار مارکس تشویق کنیم. اما گمان نمی زنم که برای تبیین جنبه های مختلف انباشت سرمایه و تبیین ارزش استناد به مارکس جرم باشد. حتما خطاب به کارگری که "روزی ۱۴ ساعت" کار می کند. حتما از سوی ما که "بی کاریم و صبح تا شب پشت کامپیوتر نشسته ایم!!" و نکته نگذرم که "بی کار بودن ما" ناشی از تنبلی و پول توجیبی داشتن نیست. نه دوست عزیز! ما البته بی کاریم! برای این که مدت هاست، بی کارمان کرده اند. مانند چند میلیون کارگر دیگری که به لطف ایجاد دو ونیم میلیون شغل از سوی دولت کریمه بی کار شده اند!! ما نیز البته بی کاریم! با یک تفاوت کوچک نسبت به جناب شما! بدون دفترچه بیمه درمانی و بدون یک درهم حقوق بازنشستگی و مستمری و از کار افتادگی! ما البته بی کاریم اما آن قدر عقل مان می رسد که از هر تریبون به جای یورش به منافع سرمایه و کوشش برای

ایجاد اتحاد و انسجام طبقاتی در میان کارگران؛ به دوستان دیروز و پریروز خود بند نکنیم. آن هم سرِ دو زار و ده شاهی حساب و کتاب شخصی!

جنبش کارگری باید به جای لانسه کردن کسانی که با حاشیه سازی، نیروی فعالان کارگری را به هرز می برند، ملاحظه و محافظه کاری را کنار بگذارد. آن دسته از فعالان پیشرو، چپ و سوسیالیست جنبش کارگری که به جای تقویت دانش مبارزه طبقاتی خود، جدل های نامربوط، شخصی و خاله زنی را در دستور کار خود قرار داده اند و ظرف دو، سه سال گذشته علیه همدیگر به صدور بیانییه و سخنرانی و تکذیبیه نویسی روی کرده اند و انواع و اقسام پاپوش و تهمت زنی را برای یک دیگر دوخته و بافته اند- و حالا هم یکی از همان جماعت از یک توصیه رفیقانه و صمیمانه در خصوص مطالعه آثار مارکس بر آشفته است- و همین خرده کاری های نامربوط آنان را به حاشیه مبارزه طبقاتی رانده است؛ باید بدانند که در سال ۱۸۹۰ مارکسیست های روسیه، کلاس های شبانه آموزشی برای کارگران برگزار می کردند و لنین همیشه تأکید می کرد که "بدون تئوری انقلابی، حزب انقلابی وجود ندارد!" لنین خود برای ترسیم لحظه حال دولت در اوج روزهای انقلاب اکتوبر اقدام به نوشتن کتاب "دولت و انقلاب" کرد. با این حال جسارت ما را به سبب تبیین موضوع "کارفرما" از دریچه نظریه "ارزش اضافی" مارکس به بزرگواری خود ببخشید! کوتاه آمدید؟

بلشویسم و تریدیونیویسم!

ما پیش از این و به خصوص در بخش هشتم همین سلسله مقالات به تفصیل از تریدیونیویسم و خود سازمان دهی سخن گفتیم و به مواضع بزرگان سوسیالیسم در این زمینه اشاره کردیم. آن چه که در پی می آید تکمله ای است بر مباحث پیش گفته که لاجرم به سبب عبور از مرز اقتصاد کلام ناگفته مانده بود. در نتیجه ایجاز این بخش از متن را باید در همین عرصه تکمیل کرد....

..... "تزه های اپریل" لنین - که در تبیین تکالیف سوسیال دموکراسی روسیه و تحلیل انقلاب فیبروری تدوین شده - یکی از اسناد درخشان نفی جانشین گرائی و اهمیت بی قید و شرط حضور طبقه کارگر در میدان به عنوان پیش شرط اصلی تحقق سوسیالیسم است. تزه های اپریل ابتداء با مخالفت بلشویک های قدیمی روبه رو گردید، اما در عین حال از پشتیبانی بلشویک های کارگر (کادرهای پرولتار، کارگران پیشگام غیرحزبی) برخوردار شد. چنین امری به لنین برای مسلط شدن بر کادرهای حزبی کمک کرد. آن چه در این دوره به نبرد اصلی سوسیال دموکراسی روسیه تبدیل شده بود خطرات یک حزب پیش آهنگ در شرایط فقدان خود سازمان دهی طبقه کارگر بود. لنین معتقد بود: «پرولتاریا در جریان مبارزه طبقاتی خود پرورش یافته و آگاه می شود، از موهومات جامعه بورژوائی آزاد می گردد، بیش از پیش به هم پیوسته می شود و می آموزد که چگونه درجه موفقیت های خود را مورد سنجش قرار دهد. نیروهای خود را آبدیده می سازد و بطور مقاومت ناپذیری رشد و نمو می کند.» (مجموعه آثار لنین "سه منبع و سه جز مارکسیسم" ص: ۲۸ برگردان محمد پورهرمزان تک جلدی) حزب سوسیال دموکرات با وجود دوپارچگی اش توانست از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷ کامل ترین اطلاعات مربوط به وضعیت درون حزبی را در اختیار مردم قرار دهد... حزب سوسیال دموکرات با وجود انشعاب زودتر از هر حزب دیگری توانست از فرجه موقت آزادی استفاده کند و تشکیلاتی دموکراتیک به وجود آورد که در کنگره ها از سیستم انتخابی و نمایندگی بر طبق اعضای متشکل بهره می برد. (پیش گفتار بر مجموعه "دوازده سال" مجموعه آثار لنین ج ۱۳). به روایت مندل، رقبای منشویک لنین مشکلات غیرقانونی بودن؛ فعالیت طبقاتی ناپیوسته، تلاش های ضروری به منظور گردآوری تجارب مبارزاتی پراکنده و بیش از همه مبارزه برای استقلال سیاسی و بعداً سرکردگی طبقه کارگر را در ائتلاف دست کم گرفتند. انشعاب در کنگره دوم حزب سوسیال دموکراسی روسیه به طور

ضمنی نطفه اختلاف سیاسی اصلی بعدی میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها را پدید آورد. و آن نزاع تعیین‌کننده بر سر مسأله نقش بورژوازی روسیه در انقلاب آینده بود. (دور زدن سرمایه‌داری برای تحقق سوسیالیسم: اصل نارودنیک. از این موضع منشویکی نه لوکزامبورگ و نه تروتسکی، هیچ کدام دفاع نکردند). تروتسکی با نظرات خود پیرامون استقلال سیاسی طبقه کارگر در انقلاب روسیه موضعی چپ‌تر از بلشویک‌ها گرفت. (انقلاب مداوم) مباحث لنین در تزه‌های اپریل، بی‌آن‌که معطوف به تنوری پردازی‌های تروتسکی باشد، در واقع شکل بسط یافته همان "انقلاب مداوم" است که از سوی مارکس تنوریزه شده. تروتسکی در سال ۱۹۰۶ با تدوین جزوه "نتایج و چشم‌اندازها" بر مباحثی تأکید کرد که بعدها از سوی لنین در کتاب "دولت و انقلاب" (۱۹۱۷) به شکلی کلاسیک طراحی شد. در این کتاب، لنین با اشاره به قسمتی از نامه ۵ مارچ ۱۸۵۲ مارکس به ویدمیر، ضمن تأکید بر اصل بدیهی مبارزه طبقاتی - به عنوان نکته عمده آموزش مارکس - به این مسأله اساسی می‌رسد که «مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقاتی را تا قبول نظریه دیکتاتوری پرولتاریا بسط می‌دهد» (مجموعه آثار لنین، فارسی، برگردان م. پورهرمزان ص ۵۲۹).

در مبحث "مناظره کائوتسکی با پانهکوک" این مؤلفه درست مورد توجه لنین قرار می‌گیرد: «در دوران سرمایه‌داری، در دوران سیادت بورژوازی... پرولتاریا در قید ستم است. توده‌های زحمت‌کش در اسارت سرمایه داری به سر می‌برند. در دوران سرمایه‌داری به علت وجود بردگی مزدوری و نیازمندی و فقر توده‌ها دموکراتیسم محدود؛ فشرده و مثله و مسخ است. از این‌رو و فقط از این‌روست که در سازمان‌های سیاسی و اتحادیه‌ای ما صاحبان مشاغل تحت تأثیر محیط سرمایه‌داری فاسد می‌شوند (و یا به عبارت دقیق‌تر تمایل به فساد دارند) و برای بدل شدن به بوروکرات‌ها یعنی افراد ممتازی که از توده‌ها جدا بوده و مافوق آنان هستند ابراز تمایل می‌نمایند» (پیشین، ص: ۵۸۸).

در ادامه، لنین به نقد سیر تکوینی تردیونیون‌ها می‌پردازد و تکامل آن‌ها را نه در آزادی کامل، بلکه در اسارت کامل سرمایه داری می‌بیند. اشاره و هشدار لنین به خطر بوروکراتیسم تشکیلاتی سیاسی - آن هم در آستانه پیروزی انقلاب - سخت معنادار است. پروسه خطرناک جان‌شین‌گرانی و قرار گرفتن حزب به جای طبقه در رأس قدرت، از همان سال ۱۹۲۰ آغاز شد و به سرعت نخبه‌های ممتاز را به جای کارگران و شوراهای کارگری وارد مصادر تصمیم‌سازی و امور اجرایی کشور کرد و با تحکیم یک اشتراک‌گرایی بوروکراتیک، از اواخر دهه بنیاد رویونیسم و سپس عروج کمونیسم بورژوائی را پیرخت. اعضای دفتر سیاسی متشکل از زینوویف، کامنوف، بوخارین، ریکوف و تومسکی، که گرد ستالین حلقه زده بودند عملاً حزب را به جای طبقه نشان‌دادند و سازمان‌دهی جدیدی را متشکل از نخبگان حزبی بنا نهادند. در پی سقوط صنایع - ناشی از جنگ خارجی و داخلی - و به تبع آن کاهش نیروهای مولد، پرولتاریا حتی کمیت حزبی را از دست داد. عناصر آزموده و پیشگام پرولتاریا به استخدام ارتش سرخ درآمدند. فقر، گرسنگی، قحطی، تحرکات ضد انقلاب سفید، انزوای انقلاب کارگری در جهان سرمایه‌داری، شکست انقلاب المان؛ و... به تدریج حزب پرولتری را از طبقه جدا کرد و با زیر پا گذاشتن اصول اولیه سائترالیسم دموکراتیک، به مسلخ بوروکراسی کشید. هر چند برخی سیاست‌های مقطعی و ناگزیر لنین - از جمله طرح "نپ" - تا حدودی به صنعتی‌سازی و تقویت بنیه کارگری شوراها یاری رسانده بود، اما پس از به قدرت رسیدن جریان راست به سرمداری ستالین صنعتی‌سازی به یک هدف ستراتیژیک مبدل شد و مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید، سازمان ناظر بر پیش‌گیری از اضافه تولید و غیره به بهانه رقابت با جهان سرمایه‌داری فراموش گردید...

به یاد داشته باشیم که:

الف. مواضع لنین در زمینه سازمان‌یابی کارگری مانند هر انسان مبارز دیگری به تناسب تغییر و تحولات اجتماعی بسط یافت و تکمیل شد. در نتیجه می‌توان در پروسه مندی این نظرات تناقضاتی را یافت و از آن‌ها علیه لنینیسم سود برد. این روش کسانی است که به جای کاربست متدولوژی نقد دیالکتیکی از جز به کل می‌روند. در بخش بعدی این سلسله مقالات به تحریف "چه باید

کرد" خواهیم پرداخت اما فی الجمله باید به این نکته اشاره کنیم که لنین در اثر پیش گفته حداکثر آگاهی کارگران – بدون دخالت روشنفکران انقلابی مارکسیست- را در حد آگاهی های تریونیونی می دانست(۱۹۰۲). اما در سال ۱۹۰۵ فی المثل چنین گفت: طبقه کارگر ماهیتاً سوسیال دموکرات است... پایگاه خود را گسترش دهید. تمام کارگران سوسیال دموکرات را گرد خود صف آرائی کنید... (پیشین ص ۳۳۲)

ب. کسانی به سهو یا عمد خود را پیرو لوکزامبورگ جا می زنند و در قفای حرکت "خود به خودی" ضرورت حزب کارگری و نقش معین آن را نفی می کنند. این یک تحریف حرفه یی است. به نظر لوکزامبورگ "در روسیه حزب سوسیال دموکرات هنوز باید یک دوره تاریخی کامل به واسطه کوشش هایش بسازد... باید بتواند پرولترهای روسیه را از وضعیت متمیزه فعلی که امتداد رژیم استبدادی است؛ به سمت سازمان دهی طبقه سوق دهد. این سازمان به پرولتاریا کمک می کند تا نسبت به اهداف تاریخی اش آگاه شود." (رزا لوکزامبورگ؛ مارکسیسم یا لنینیسم، آن آربر، ص: ۸۲)

پ. اما به تعبیر والتر بنیامین(یادداشت های مقدماتی برای تزه های فلسفه تاریخ) خطای مهلک در نگرش تاریخی سوسیال دموکراسی المان این بود: طبقه کارگر باید برای نسل های آینده در هیأت منجی ظاهر می شد. در حالی که ؛ به عکس؛ طبقه کارگر باید قاطعانه نیروی رستگاری بخش خویش را برای نسل های سپری شده پیش از خود نگه دارد.

و.... هنوز این بحث ادامه دارد!

محمد فراگوزلو/ تهران ۱۰ جدی ۱۳۹۱